



سخنرانی در پایان چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسؤولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه - 27 شهریور / 1370

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی بسیار باشکوه و با عظمتی است؛ هم از لحاظ حضور مجموعه‌ی از جوانان برجسته و دستپورندگان خالص انقلاب و امام، و هم از لحاظ یادآوری زنده‌ی ارزشهای بزرگ انقلاب - یعنی جهاد و شهادت - که شما عزیزان سپاهی هرجا حضور داشته باشید، جهاد دشوار دهساله و صحنه‌های خونین و فداکاریهای بزرگ و عطر شهادت را با خود به همراه می‌آورد. ان شاء الله که موفق باشید، در سلوک راه بندگی خدا روزبه‌روز جلوتر بروید و خدای بزرگ را از خودتان بیشتر راضی کنید؛ که اصل قضیه هم همین است و بقیه‌ی امور مقدمه‌ی این است.

خیلی حرفها هست که انسان احساس می‌کند خوب است با شما برادران عزیز در میان گذاشته شود. افسوس که من آن قدر وقت و مجال ندارم؛ والا اگر به اراده‌ی من بود، ترجیح می‌دادم که سالی چند بار با شما عزیزان در چنین مجمع بی‌ریا و خالصی بنشینم و صحبت کنم.

به نظر من، سپاه در تاریخ شناخته‌شده‌ی خود ما، یک پدیده‌ی کم‌نظیر، شاید هم بی‌نظیری است؛ یعنی موجودی است که ولادت و رشد و نمای آن، در صحنه‌ی انقلاب، آن هم در عرصه‌ی دشوارترین آزمونهای انقلاب بود. در اول جنگ، سپاه چیز کوچکی بود؛ طفل تازه به دنیا آمده‌ی بود؛ منتها تغذیه‌ی صحیح و پی‌درپی این موجود پدید آمده‌ی در بستر انقلاب اسلامی از مواد جاری انقلاب، او را خوش‌بنیه و قوی و بالنده کرد و کرد، تا آن روزی که حقایق انقلابی، اولین معجزنماییها را به دست این جوانان در جبهه انجام داد: توده‌های بی‌شکل، به شکل یگانهای منظم درآمدند؛ عشقها و شورهای بی‌مهار، در چارچوب قواعد و قوانین زبده‌ی رزمی مشغول کار شدند؛ عشاق فداکاری و جهاد، راه منطقی و عاقلانه‌ی جهاد موفق و منظور نظر پروردگار را در تجربه‌ها پیدا کردند. هر کدام از اینها، یک مرحله‌ی حرکت شما به پیش بود.

اگر شما خیال کنید که سپاه مثلاً سال 60 یا سال 61 - سال عملیات فتح‌المبین (1) و بیت‌المقدس (2) - بنا بود مثل سپاه سال 59 عمل بکند، چنانچه عده‌اش ده برابر آنی هم بود که شما در صحنه‌های جلوی دزفول و اهواز و سوسنگرد و خرمشهر داشتید، نمی‌توانست این کارها را انجام بدهد. این، سنت خدا و طبیعت الهی در این عالم است؛ روزبه‌روز بزرگتر و عالمتر و پیچیده‌تر و از آزمایشها بهره‌ورتر. این‌گونه است که یک موجود انسانی به تکامل می‌رسد.

ببینید قرآن چه قدر به علم و نظر کردن و تدبر کردن و از گذشته درس گرفتن تکیه می‌کند؛ ببینید چه قدر شکر نعمت را بزرگ می‌شمارد. شکر نعمت یعنی چه؟ معنای شکر نعمت این است که شما آن نعمتی را که خدا داده، اول بشناسید؛ بعد آن را در جای شایسته‌ی خود - که خدا برحسب حکمت خود معین کرده - مصرف کنید.

اگر ما تاکتیک به کار نبریم، اگر در جنگ دانش بخرج ندهیم، توده‌ی انبوه، کاری صورت نخواهد داد. همان عشق و علاقه و دلباختگی به هدفهای انقلاب، همچنان که به شکل یک عمل انتحاری - که در جای خود، یک ایثار و یک



صدقه و يك حسنه است - تحقق پیدا می‌کند، در جای خود هم به شكل يك تاکتیک رزمی پخته و کارآمد، خودش را نشان می‌دهد؛ و نتیجه این می‌شود که شما بر دشمنی که به سلاح و تاکتیک و عده و عده مجهز است، پیروز می‌شوید.

سپاه قدم به قدم پیش رفت و بالنده شد. هرجایی که شما خاطره‌ی خوشی از موفقیتها دارید، آن جایی است که شکر نعمت خدا شده و دقایق حکمت‌آمیز دستورالعمل الهی به کار رفته است.

حالا این دقایق چیست؟ اینها همین نکات به ظاهر کوچک و در معنا بزرگی است که در گوشه و کنار قرآن و کلمات معصومین و فرمایشهای امام بود: به خود نپردازیم، خود را محور قرار ندهیم، هدف را خدا بدانیم، از قالب زندگی مادی خارج بشویم، دنبال وظیفه برویم و ببینیم آن چیست و به چیز دیگری کار نداشته باشیم، همواره در هر مرحله‌ی جستجو کنیم و رضای خدا را بر حسب حجت شرعی کشف کنیم و برطبق آن عمل نماییم. اینها همان قواعد حکمت‌آموزی است که برای پیروزی انسان در مبارزه‌ی دایمیش در این عالم وضع شده است؛ خیال نکنید اینها چیزهایی است که با اهداف انسان بی‌ارتباط است. وقتی می‌گویند من و شما در تلاشهایمان باید خود را محور قرار ندهیم، معنایش این است که این قضیه مستقیم به وصول ما به هدفهای الهی ارتباط دارد. در خلوت و در تأملات نفسانی، روی این قضیه قدری فکر کنید.

هرجا خاطره‌ی خوش پیروزی هست، این چیزهاست. هرجا خاطره‌ی تلخ و گزنده‌ی ناکامی هست - آن ناکامی هرچه هست؛ یا شکست است، یا عدم‌الفتح است، یا دادن تلفات زیاد است - آن جایی است که پای یکی از این چیزها یا چند تایش لنگیده است. اگر کاوش کنیم، پیدا می‌کنیم.

گاهی عمل يك فرد، روی يك مجموعه اثر می‌گذارد. گاهی خطای يك سنگربان، يك صف را از هم می‌پاشد. اگر این‌طور دقیق در خط مطالب بروید، تفسیر الهی حوادث از فتح و شکست به دست خواهد آمد. این مراحل را شما پشت سر گذاشته‌اید.

جنگ تمام شده است. دوران بعد از جنگ، با حضور مبارك قائد و امام و معلم و مرشد و دردآشنای یکایک عناصر مؤمن به این راه تا مدتی طی شده، بعد هم حوادث بعدی بوده و تا امروز ادامه داشته است. ما الان کجای کاریم؟ وسط کار.

فراموش نشود که ما سیری را از اول شروع کرده‌ایم و به دنبال هدفهایی حرکت می‌کنیم. همیشه را شب عملیات بدانید. همیشه از بارگاه لطف الهی، انتظار کمک و لطف داشته باشید، و همیشه از شکست بترسید. بعضی از شکستها، پُرسروصدا و همراه با هیاهوست؛ بعضیها نه، بی‌خبر بر انسان و بر يك جامعه و بر يك جبهه وارد می‌شود؛ بعد انسان خبرش را می‌فهمد و خودش درمی‌یابد که این‌طور شکستها خطرناک است.

شما برادران عزیز، جوانان کارآمد و جبهه‌دیده و رنج‌کشیده و صاحب مسئولیت، توجه داشته باشید که از آغاز پیروزی انقلاب و آغاز پیدایش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حرکتی آغاز شده است، و این با تمام شدن جنگ تمام نشد؛ با رحلت امام تمام نشد؛ با حوادث گوناگون تمام نمی‌شود؛ این حرکت ادامه دارد؛ ما هنوز در وسط راهیم.



اگر خدای متعال اراده بفرماید، ما صحنه‌ها و مراحل گوناگون خواهیم دید. ما در آینده باید شاهد چیزهای بزرگ باشیم. تاریخ دارد عوض می‌شود. یکی از پیچهای مهم حرکت تاریخ، در زمان من و شما دارد طی می‌شود. پیچهای تاریخ، در طول سالهای متمادی طی می‌شود. گاهی عمر یک نسل یا دو نسل، در تاریخ یک لحظه است. ما در یکی از همان پیچهای عمده و در یکی از همان نقاط عطفیم.

امروز به دوران نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاه کنید؛ از دور، پیچ را می‌شود دید. از نزدیک در حین حرکت، هیچ کس ملتفت نیست که چه کاری دارد انجام می‌گیرد؛ مگر هوشمندان. از این جا شما می‌فهمید که بشریت در دوران صدر اسلام، مشغول چگونه حرکتی بود و چه کار می‌کرد. نه این که بخواهم دوران نورانی نبی اکرم را با دوره‌های دیگر مقایسه کنیم، اما آن چنان کاری را امروز داریم انجام می‌دهیم؛ یا بهتر بگویم، امروز دنیا در حال آن چنان تحولی است که آن روز بود؛ آن روز هم کسی باور نمی‌کرد.

شما خیال می‌کنید قدرتهایی که آن روز بر دنیا مسلط بودند، کمتر از قدرت استکباری امریکای امروز احساس قدرت می‌کردند؛ نه، آنها هم همین‌طور احساس قدرت می‌کردند. ببینید با پیامبران چگونه حرف می‌زدند. ببینید برخورد تمدنها با کسانی که برخلاف هوی‌ها و هوسهای آنها حرف می‌زدند، چه قدر تحقیرآمیز بود.

به این ماجرای سه نفر پیامبری که به شهر «انطاکیه» مبعوث شدند، توجه کنید؛ «و اضرب لهم مثلا اصحاب القرية اذ جائها المرسلون. اذ ارسلنا اليهم اثنتين فكدَّبوهما فعززا بثالث فقالوا انا اليكم مرسلون» (3). این سه پیامبر، به سردمداران يك تمدن گفتند که ما هدفی داریم، پیامی داریم و آمده‌ایم با شما حرف بزنیم. مسأله، مسأله‌ی کوه‌نشینی و سنگ‌تراشی نیست؛ مسأله‌ی تمدن امپراتوری کذایی روم با آن جاه و جلال و با آن آثار عظیم تاریخی است. این «انا اليكم مرسلون»، در بیان قرآن که مبنی بر ایجاز است، يك کلمه است. پیامبران يك کلمه گفتند که ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. این‌طور نبوده که همه‌ی مردم «انطاکیه» را يك جا جمع کردند و این سه نفر رفتند سخنرانی کردند و گفتند: «انا اليكم مرسلون»؛ نه، «انا اليكم مرسلون»، همان‌طوری گفته شد که امام در طول این ده سال به دنیا گفت. امام همین را می‌گفت دیگر؛ «انا اليكم مرسلون». ای بشر غافل! ای انسان اسیر دست چند فامیل سیاسی و صنعتی عالم! ای ملت‌های تحقیرشده! ما آمده‌ایم شما را نجات بدهیم، ما آمده‌ایم با شما حرف بزنیم. امام ده سال این را می‌گفت؛ «انا اليكم مرسلون». شاید آن پیامبران هم در طول مدتی این حرف را زدند.

«قالوا ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شيء ان انتم الا تكذبون» (4). از طرف مقابل، تکذیب و تحقیر: نه آقا، شما چه می‌گویید؟ شما چه حرف تازه‌یی برای بشریت دارید؟ شما هم مثل بقیه‌ی مردمید؛ اسلام مخصوص خودتان را آورده‌اید و حرف مخصوص خودتان را می‌زنید؛ همین لحنی که سردمداران مادیگری مظلوم و منحوس دنیا، با انقلاب و با امام و با داعیان حق و پرچمداران حق، حرف زدند و امروز حرف می‌زنند.

«قالوا ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شيء ان انتم الا تكذبون. قالوا ربنا يعلم انا اليكم لمرسلون. و ما علينا الا البلاغ المبين» (5). حمله‌ی مجدد، از طرف پیامبران است: نه، مقدسات را به شهادت می‌گیریم که ما به خیر شما حرف می‌زنیم. ما فرستاده‌ایم، ما رسالت داریم، ما با شما حرف داریم. به وجدانتان مراجعه کنید، به ادیانتان مراجعه کنید، به اندیشمندان پاك‌نهادتان - اگر دارید - مراجعه کنید. ما می‌خواهیم حرفمان را به شما



برسانیم - «البلاغ المبین» - نمی‌خواهیم به دست خودمان در هر نقطه‌یی، خشتی را از این‌رو به آن‌رو برگردانیم. ما می‌خواهیم انگیزش را در شما به وجود بیاوریم؛ صادر کردن اندیشه و فکر و انقلاب و فرهنگ؛ همانی که بیش از همه چیز دشمن از آن خائف است.

تا صحبت بلاغ مبین در میان می‌آید، طرف مقابل جبهه‌اش خشن‌تر می‌شود. این‌جا دیگر صحبت تحقیر نیست؛ «قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمکم و لیمسکتکم مئا عذاب الیم» (6). این‌جا دیگر صحبت این نیست که در تبلیغات خود لبخند تمسخر بزنند و بگویند حرف نو آوردند، لکن مبانی کهنه را ترویج می‌کنند؛ نخیر، صف‌بندی است. او می‌گوید شماها برای بشریت مضرید؛ او که خودش بزرگترین ضربه را به حیات انسان زده است! می‌گوید اگر شما از این رسالت و از این حرف دست برندارید، تهدید می‌شوید؛ «لیمسکتکم مئا عذاب الیم». آن وقت این‌جاست که پیامبر در مقابله‌ی با این روش، باز به یک ضربه‌ی متقابل مضاعف دست می‌زند؛ «قالوا طائرکم معکم ائن ذکرتم بل انتم قوم مسرفون» (7).

این حادثه همیشه بوده، امروز هم هست. آن روز هم دنیا و دنیاداران در مقابل حرکت پیامبر، با چهره‌ی خشن و سرد و با کمال خشونت رفتار می‌کردند؛ مخصوص امروز نیست؛ اما در همه‌ی موارد هم آن جبهه‌یی که در نهایت عقب‌نشینی کرده، همان جبهه‌ی متکبر و مستکبر بوده است. این‌جاست که تاریخ روزبه‌روز تکامل پیدا کرده است. تفسیر الهی تاریخ، این است. تکامل تاریخ، یعنی این.

این مارکسیستهای غافل و بیچاره که چوب کج‌فهمیهای خودشان را خوردند، اینها تکامل را «پیچیدگی» معنا می‌کردند. جامعه‌ی متکامل، یعنی جامعه‌ی پیچیده! هرچه جامعه پیچیده‌تر باشد، از لحاظ ارتباطات اجتماعی و اقتصادی و بعد هم تکنولوژی، متکاملتر است! معنای تکامل این نیست. تکامل، یعنی مفاهیم عالی را بهتر درک کردن، تخلق به اخلاق عالی را بیشتر پیدا کردن، و یک قدم به سوی یک معرفت صحیح جلو رفتن. به این ترتیب، بشریت قدم‌به‌قدم جلو آمده، تا به دوران نبوت خاتم رسیده؛ و امروز هم همان حرکت به سمت پیش ادامه دارد.

مگر می‌شود دنیا در همین جهالت باقی بماند؟ مگر ممکن است که اکثریت قاطع بشر، دستخوش هوسهای خباثت‌آمیز و همراه با برنده‌ترین ابزارهای بشری در خدمت قلدرهای روزگار باشد؟ این نقطه‌ی عطف است، و ما پیش خواهیم رفت؛ البته شرط هم دارد.

نکته‌ی اساسی آن است که این مواجهه و مقابله در جناح حق، به پایداری و هوشیاری و مقاومت و همان از منیت خارج شدنی که امام همیشه می‌گفتند، احتیاج دارد. باید مجموعه‌ی قابل توجهی از انسانها در جامعه‌ی انقلابی و حق باشد، که این زر و زیورهای دنیوی برایش ارزشی نداشته باشد. اگر ما این مجموعه را داشته باشیم، با تحمل مشاق، پیشرفت قطعی است.

مشاقی که انسان به قیمت ترقی بشریت به یک قدم بالاتر می‌خواهد آن را تحمل بکند، بارزش است؛ همان هدفی که به خاطرش حسین بن علی (علیه‌السلام) به شهادت می‌رسد؛ دیگر از این‌که بالاتر نیست. آن همه امام حسین رنج کشید. مگر امام حسین نمی‌توانست در خانه‌ی خودش بنشیند؟



برادران! حاصل کلام این است که سپاه بایستی همان پایه‌ی مستحکم باشد. سپاه بایستی به علو معنوی و به پایه‌گذاری تکامل بشریت، دل خوش بکند؛ در این راه باید حرکت بکند و دنبال این هدف برود. ما دیگر مثل این مجموعه نداریم؛ نه این که در زمان حاضر، بلکه در تاریخمان هم دیگر نداریم؛ مجموعه‌یی از بهترین عناصر مؤمن و انقلابی که در سخت‌ترین میدانها وارد شدند و در طول امتحانهای دشوار، قدم به قدم پیش رفتند و تکامل پیدا کردند.

الان سپاه در ریعان شباب و در اوج جوانی و قدرت و نشاط است. هرچه می‌توانید، باید بنیه‌ی سپاه را تقویت کنید. شما برادران فرمانده و هرکدام که مسؤولیتتان بالاتر است، در این زمینه بیشتر موظف و مسؤولید.

البته تقویت بنیه‌ی سپاه، به آموزش و تجهیزات و سازماندهی و انضباط و همین چیزهایی است که ما همیشه سفارش می‌کنیم؛ اما بالاتر از همه‌ی اینها، به معنویت است. معنویت، راز و نیاز با خدا، ارتباط دلها با خدای متعال، هدف را خدا قرار دادن، فریب ظواهر را نخوردن، دلبستگی به زر و زیور دنیا و زخارف دنیا پیدا نکردن، اینهاست که یک مجموعه‌ی مؤمن و یک فئه‌ی مؤمنه را به وجود می‌آورد؛ آن وقت، «کم من فئهة قليلة غلبت فئهة كثيرة باذن الله» (8). کم هم که باشید، با داشتن آن جنبه‌ی معنوی، زیاده‌ها را در مقابل خودتان مجبور به هزیمت می‌کنید. همین معنویت بود که بسیج را در میدانهای نبرد، آن‌طور بی‌تاب و عاشق می‌کرد؛ به شوق جبهه، این جوانان را می‌کشاند؛ و وقتی به جبهه می‌آمدند، از جبهه دل نمی‌کنند.

این وصیت‌نامه‌هایی که امام می‌فرمودند بخوانید، من به این توصیه‌ی ایشان خیلی عمل کرده‌ام. هرچه از وصیت‌نامه‌های همین بچه‌ها به دستم رسیده - یک فتوکپی، یک جزوه - غالباً من اینها را خوانده‌ام؛ چیزهای عجیبی است. ماها واقعاً از این وصیت‌نامه‌ها درس می‌گیریم. این‌جا معلوم می‌شود که درس و علم و علم الهی، بیش از آنچه که به ظواهر و قالبهای رسمی وابسته باشد، به حکمت معنوی - که ناشی از نورانیت الهی است - وابسته است. آن جوان خطش هم بزور خوانده می‌شود، اما هر کلمه‌اش برای من و امثال من، یک درس و یک راهگشاست و من خودم خیلی استفاده کرده‌ام.

در بسیاری از موارد، به پدر و مادرشان می‌نوشتند که ما از این‌جا دل نمی‌کنیم؛ این‌جا بهشت است و زندگی این‌جاست. مثلاً در جواب این که مادرش نوشته بود پسر من! زودتر بیا، یا به ما خبر بده، می‌گوید اصلاً آن‌جا زندگی نیست؛ زندگی این‌جاست. این همان معنویت بود. وقتی معنویت هست، دلها مجذوب آن می‌شود. وقتی دلها مجذوب شد، نیروها به دنبال دلها و اراده‌ها حرکت می‌کند. وقتی این‌طور شد، بزرگترین قدرتها نمی‌توانند یک ملت را شکست بدهند. برادران! این واقعیت در ایران اتفاق افتاد؛ بزرگترین قدرتهای دنیا نتوانستند ایران را شکست بدهند.

در مقابل ما فقط عراق نبود - البته آن روز هم می‌گفتیم، اما بعد از این حوادث سال گذشته‌ی خلیج فارس، همه اعتراف کردند - غرب بود، شرق بود، امریکا بود، مجموعه‌ی ناتو بود، مرتجعان منطقه بودند، پول بود، سلاح بود، تجهیزات بود، تاکتیک بود، خبر ماهواره‌یی بود.

در یکی از این عملیات بزرگی که در سالهای اخیر داشتیم و طرف مقابل تلاش خیلی چشمگیری از خودش نشان می‌داد، من این‌جا به رفقا گفتم که حدس می‌زنم الان در سنگرهای قرارگاههای اصلی عراق، نظامیهای غیرعراقی نشسته باشند؛ که البته احتمال زیاد می‌دادم غربی باشند؛ نحوه‌ی حرکات این‌طور نشان می‌داد. اصلاً نوع کار نشان



می‌داد که يك نفس جدید است که دارد آن‌جا کار می‌کند؛ بعد معلوم شد همین‌طور بوده است. همه‌ی دنیا به اینها کمک کردند؛ اما چه چیزی موجب شد که علی‌رغم وجود آن قوه‌ی هایل عجیب، اینها نتوانند بر ایران اسلامی - با همه‌ی ضعفهایی که شماها می‌شناختید و می‌دانستید؛ ضعف بودجه، ضعف تجهیزات، ضعف در سازماندهیها، ضعف در انضباط، وجود بعضی از اختلافات - مسلط بشوند و مقصود خودشان را انجام بدهند؟ دنیا از این ماجرا درس گرفت.

امروز فرماندهان امریکایی که جنگیدند، می‌گویند ما در جنگ ایران و عراق که شاهد قضایا بودیم، تجربه آموختیم و درس گرفتیم. این بر اثر چه بود؟ بر اثر همان معنویت. این معنویت را باید حفظ کرد. در سپاه باید این را حفظ کنید.

چند اصل در سپاه، اصول تخلف‌ناپذیر است:

اول، اصل تدین و تقواست. آدم بی‌تدین و بی‌تقوا، سپاهی نیست. نمی‌گوییم که از حوزه‌ی اعتبار کشور ما خارج است؛ نه، به ارگان دیگر، یا جای دیگر برود؛ باب این مجموعه نیست. این مجموعه، آدم متدین و متقی لازم دارد. شما می‌دانید که من هیچ‌وقت به خودم اجازه ندادم که هیچکدام از نیروها و سازمانهای مسلح را - ارتش، دیگرانی که بودند و حالا جزو نیروهای انتظامی شده‌اند - تحقیر کنم؛ همیشه تجلیل کرده‌ام؛ لیکن توقع ما از سپاه، يك چیز دیگر است. آن حرف هم آشکار است، این حرف هم آشکار است.

توقعی را که انقلاب از سپاه دارد، از بقیه‌ی سازمانها ندارد؛ چون مسؤولیتی که این مجموعه می‌تواند انجام بدهد، از بقیه‌ی مجموعه‌ها این مسؤولیت را نخواسته‌اند. هر کسی که مسؤولیتش بیشتر است، ارزشش بیشتر و سطحش بالاتر است. این تدین، آن چیزی است که بایستی در سپاه موج بزند و روزبه‌روز بیشتر بشود.

نباید خیال کرد که حالا دوران بازسازی است و به طور طبیعی بعضی از تخلفات انجام می‌گیرد! برای مجموعه‌ی مؤمنی با این رسالت عظیم، دوره‌ی بازسازی و دوره‌ی جنگ و غیرجنگ فرقی ندارد. همیشه باید متدین و مراعی احکام الهی و مواظب و مراقب اعمال و رفتار خود بود.

اصل دوم، نظامیگری است. خیال نکنند که ما این‌جا مقدس‌سازی درآورده‌ایم؛ يك عده برادران مقدس دور هم می‌لولند، نوحه می‌خوانند و سینه می‌زنند، در میدان جنگ هم باری به هر جهت؛ نخیر، بچه‌های سپاه بحمدالله درجات نظامی و مراتب آموزش نظامی را بهتر و سریعتر از اقران خودشان آموخته‌اند و خوب پیشرفت کرده‌اند؛ و این افتخاری است برای هر انسانی که يك مسؤولیت جدی بر دوش خود قایل است.

آموزش نظامی و به طور کلی نظامیگری، شامل همه چیز يك مجموعه‌ی نظامی است. نبادا کسی خیال کند که ما برای آموزش و انضباط و تجهیزات و سازماندهی و سلسله مراتب باید ارزش چندانی قایل نشویم؛ نه، برای یکایک اینها باید ارزش قایل شد. من بارها این حرفها را گفته‌ام و تکرار کرده‌ام و نمی‌خواهم تکرار کنم.

آنچه امروز به عنوان دانش نظامی در دنیا وجود دارد، متعلق به يك ملت خاص و يك دولت خاص و يك جناح خاص نیست؛ این ذخیره‌ی تمدن و فرهنگ طولانی بشری در طول قرنهای مختلف است. همیشه جنگ بوده، مرتب جنگ



پیدا شده، دائماً تجربه به وجود آمده، این تجربه‌ها روی هم جمع شده، و امروز دانش نظامیگری پدیدار شده است.

ما که مسلمان و انقلابی هستیم، ما که پیشاهنگ حرکت نوین عالم هستیم، باید بهتر از دیگران این دانش را بلد باشیم. دیگران مرتجعند، دیگران عقب افتاده‌اند، دیگران رو به گذشته دارند؛ به ظاهر و به زرق و برقشان نگاه نکنید. دیگران اسیر شهوتند، اسیر کوچکترین انگیزه‌های بشریند؛ پیشرو شما باشید، پیشقراول شما باشید، نوآور شما باشید، پیام جدید را شما برای دنیا دارید، در عرصه‌ی هر دانشی که بشود و بتوان - از جمله، دانش نظامی و فنون نظامیگری و روشهای نوین سازماندهی نظامی - شما باید بهترین را داشته باشید.

گروههای مشخصی باید دائماً در حال مطالعه باشند، تا در مجموعه‌ی سپاه پاسداران، هر روش نوینی در سازماندهی که کارآمدتر به نظر می‌رسد، روی آن کار کنند. من طرفدار این نیستم که ما هر روز سازماندهی سپاه را عوض کنیم؛ اما طرفدار تحجر در این سازماندهی هم نیستم. ما باید ببینیم که این مجموعه چگونه می‌تواند در میدانی که مسؤولیت متوجه اوست، سبکتر و کارآمدتر و قوی‌دست‌تر حضور پیدا بکند.

در باب نظامیگری نباید کوتاه آمد. این مسأله‌ی درجات که شما دیدید من این‌قدر به آن اهتمام دارم، به خاطر همین است که به نظامیگری کمک کند، و البته کمک هم می‌کند؛ والا من همان روزی که درجه‌ها داده می‌شد، این‌جا گفتم که ما ارزش برادر رزمنده‌ی فداکار مجاهد فی‌سبیل‌الله را از روی درجه اندازه نمی‌گیریم؛ ارزش او از روی اصالت‌های دیگری قابل اندازه‌گیری است؛ اما این درجه‌بندی برای انضباط لازم است و بدون این درجه‌بندی نمی‌شود. این، جزو تازه‌ترین و نوترین و زنده‌ترین تجربه‌های نظامیگری امروز دنیاست؛ تقلید از هیچ‌کس هم نیست. این، استفاده کردن از تجربه‌ی گذشته است. این، مجاز و لازم است و باید بکنیم.

البته درحقیقت تاکنون به شکل سمبلیک به تعدادی از برادران درجه داده شده؛ لیکن آن‌طور که من دیدم برادران مشغول هستند، ان‌شاءالله در آینده‌ی نزدیکی و در سطح وسیعی این درجه باید گذاشته بشود.

این درجه برای شما مقدس است. این درجه از روی سالهایی که در جبهه بودند و نیز خصوصیات و ارزشهای صحیح و قابل اندازه‌گیری، ساخته و گذاشته می‌شود. این نشاندهنده‌ی عضویت و جزئی از این پیکره‌ی زنده و شاداب بودن است. انصافاً برادران در راه این‌که این کار هرچه زودتر گسترش پیدا کند - و باید هم پیدا کند و ان‌شاءالله به همین زودی پیدا خواهد کرد - زحمت می‌کشند. به این کار اهمیت بدهید. از چیزهایی که لازمه‌ی انضباط است، رویگردان نباشید.

انضباط، منافاتی با تواضع و روح برادری ندارد. من در آن پیام (9) هم به شما عرض کردم، حالا هم عرض می‌کنم که هر کسی در همان چارچوب ضابطه‌ها و مقررات انضباطی، بایستی از مافوق خود اطاعت کند؛ اما هر دو با هم برادرند؛ مثل آنچه که در مجموعه‌های دینی و در حوزه‌های علمیه هست. این استاد است، آن هم شاگرد، اما حدود هم مشخص است؛ با هم برادرانه حرف می‌زنند، یا بحث می‌کنند، یا تحقیق می‌کنند. درجه به معنای این نیست که تندخویی و ستیزه‌گری و تحقیر و بی‌اعتنایی از ما فوق به زیردست انجام بگیرد؛ آن مقوله‌ی دیگری است. آن برادری اسلامی باید به جای خود محفوظ باشد.



اصل سوم برای برادران سپاه، در جای خود قرار گرفتن است؛ عدل. عدل این است که هر چیزی را در جای خود قرار بدهید. سپاه در جای خود باید قرار بگیرد. جای سپاه کجاست؟ وظیفه‌ی سپاه تعریف شده است؛ دفاع نظامی از انقلاب. خلیفه‌ها ممکن است از انقلاب دفاع کنند؛ حوزه‌ی علمیه هم دفاع می‌کند؛ اما دفاع او، دفاع دیگری است. مسؤولان دولتی هم هر کدام در جای خودشان ممکن است دفاع بکنند، یا باید بکنند؛ که آن هم نوع دفاع دیگری است. این، دفاع از انقلاب است و هیچ ابهامی هم در این مسؤولیت وجود ندارد. در آن جا باید قرار بگیرند و ببینند برای این مسؤولیت چه لازم است؛ آنچه را که لازم است، بایستی تحصیل کنند.

شان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این است که ضمن آموزش نظامی و انضباط و در یک کلمه نظامیگری - همان طور که قبلاً گفتم - از آگاهی هم برخوردار باشد؛ روشن بین باشد، شم سیاسی داشته باشد، از زمان و مکان آگاهی داشته باشد؛ والا سرش کلاه خواهد رفت و اشتباه خواهد کرد؛ و اشتباه سپاهی، با اشتباه غیرسپاهی، خیلی تفاوت می‌کند و خسارت این خیلی سنگینتر است. سپاه باید در جای خود قرار بگیرد؛ آنچه را که لازم دارد، کسب کند؛ آنچه را هم که لازم ندارد، کسب نکند.

گاهی ممکن است فرضاً ما خیال کنیم که یک دوره‌ی تحصیلی کدایی برای برادران سپاه لازم است؛ در حالی که این طور نیست؛ نه در مسؤولیتش، نه در آموزشش و نه در عملیاتش، لازم هم نیست؛ چنین دوره‌ی را باید کنار بگذاریم. البته مورد خاصی در نظر نیست، اما گاهی از این قبیل پیش می‌آید؛ باید آگاه باشید.

من به برادران عزیز دفاتر نمایندگی و بخصوص بخش عقیدتی، سیاسی عرض می‌کنم که تحلیل سیاسی به شکل صحیح و پروراندن ذهن، چیز بسیار مهمی است؛ ذهن باید پروراندن بشود.

دوران دشوار هر انقلابی، آن دورانی است که حق و باطل در آن ممزوج بشود. ببینید امیرالمؤمنین از این می‌نالند: «ولکن یؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فیمزجان فهنا لك یستولی الشیطان علی اولیائه» (10). در دوران پیامبر، این طوری نبود. در دوران پیامبر، صفوف، صفوف صریح و روشنی بود. آن طرف، کفار و مشرکان و اهل مکه بودند؛ کسانی بودند که یکی یکی مهاجرین از اینها خاطره داشتند: او من را در فلان تاریخ زد، او من را زندانی کرد، او اموال من را غارت کرد؛ بنابراین شبهه‌ی نبود. یهود بودند؛ توطئه‌گرانی که همه‌ی اهل مدینه - از مهاجر و انصار - با توطئه‌های آنها آشنا بودند. جنگ بنی قریظه اتفاق افتاد، پیامبر دستور داد عده‌ی کثیری آدم را سر بریدند؛ خم به ابروی کسی نیامد و هیچ کس نگفت چرا؛ چون صحنه، صحنه‌ی روشنی بود؛ غباری در صحنه نبود. این طور جایی، جنگ آسان است؛ حفظ ایمان هم آسان است. اما در دوران امیرالمؤمنین، چه کسانی در مقابل علی (ع) قرار گرفتند؟ خیال می‌کنید شوخی است؟ خیال می‌کنید آسان بود که «عبدالله بن مسعود»، صحابی به این بزرگی - بنا به نقل عده‌ی - جزو پابندهای به ولایت امیرالمؤمنین نماند و جزو منحرفان به حساب آمد؟ همین «ربیع بن خثیم» و آنهایی که در جنگ صفین آمدند گفتند ما از این قتال ناراحتیم، اجازه بده به مرزها برویم و در جنگ وارد نشویم، در روایت دارد که «من اصحاب عبدالله بن مسعود» (11)؛ این جاست که قضیه سخت است.

وقتی غبار غلیظتر می‌گردد، می‌شود دوران امام حسن؛ و شما می‌بینید که چه اتفاقی افتاد. باز در دوران امیرالمؤمنین، قدری غبار رقیقتر بود؛ کسانی مثل عمار یاسر - آن افشاگر بزرگ دستگاه امیرالمؤمنین - بودند. هر جا حادثه‌ی اتفاق می‌افتاد، عمار یاسر و بزرگانی از صحابه‌ی پیامبر بودند که می‌رفتند حرف می‌زدند، توجیه می‌کردند و



لااقل برای عده‌ی غبارها زدوده می‌شد؛ اما در دوران امام حسن، همان هم نبود. در دوران شبهه و در دوران جنگ با کافر غیرصریح، جنگ با کسانی که می‌توانند شعارها را بر هدفهای خودشان منطبق کنند، بسیار بسیار دشوار است؛ باید هوشیار بود.

البته بحمدالله ما هنوز در چنان دورانی نیستیم. هنوز صفوف روشن است؛ هنوز خیلی از اصول و حقایق، واضح و نمایان است؛ اما مطمئن نباشید که همیشه این‌گونه خواهد بود. شما باید آگاه باشید. شما باید چشم بصیرت داشته باشید. شما باید بدانید بازویتان در اختیار خداست یا نه. این، بصیرت می‌خواهد؛ این را دست کم نگیرید.

من يك وقت در دوران زندگی تقریباً پنجاه ساله‌ی حکومت امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) و آنچه که پیش آمد، مطالعات وسیعی داشتم. آنچه من توانستم به عنوان جمع‌بندی به دست بیاورم، این است که «تحلیل سیاسی» ضعیف بود. البته در درجه‌ی بعد، عوامل دیگری هم بود؛ اما مهمترین مسأله این بود. والا خیلی از مردم هنوز مؤمن بودند؛ اما مؤمنانه در پای هودج ام‌المؤمنین در مقابل علی (علیه السلام) جنگیدند و کشته شدند! بنابراین، تحلیل غلط بود.

موضع خود را شناختن و در آن قرار گرفتن، هوشیاری سیاسی، شم سیاسی و قدرت تحلیل سیاسی - البته به دور از ورود در دسته‌بندیهای سیاسی - خودش یکی از آن خطوط ظریفی است که من در پیام هم به شما عرض کردم؛ امام هم که مکرر در مکرر فرموده بودند.

البته يك عده خوششان نمی‌آمد: نه، چرا در کارهای سیاسی دخالت نکنند؟! همان وقت من یادم هست که بعد از گذشت چند ماه از فرمایش امام، يك حادثه‌ی انتخاباتی در پیش بود و زیدی به یکی از شهرها رفته بود - که نمی‌گویم کجا، چون نمی‌خواهم نزدیک بشوم - و سخنرانی کرده بود. آن وقتها نوارش را آوردند و من گوش کردم. او می‌گفت: نه آقا، چرا می‌گویید سپاه در سیاست دخالت نکند؟ باید بکند؛ از شماها چه کسی بهتر؟ (!)

ببینید، اینها حرفهای خوشایند و دلنشینی است که این جوان مبارز پُر از خون انقلابی، به هیجان بیاید: بله، چه کسی از ما بهتر؟ امام این موضوع را صریحاً گفته بودند؛ اما اینها بین آگاهی سیاسی و حضور سیاسی در صحنه‌ی انقلاب - که این خوب است - و بین دخالت در معارضات سیاسی و جناح‌بندیهای سیاسی و به نفع یکی و به ضرر دیگری کار کردن - که این همان چیز بد و بسیار خطرناکی است که امام هیأتی را مأمور کردند و گفتند ببینید چه کسی این‌طوری است، از سپاه بیرونش کنید - خلط می‌کردند.

توجه داشته باشید که انگیزه‌های سیاسی و جناحی نباید بتواند از يك مجموعه‌ی سالم، خالص و کارآمد مثل سپاه - که ذخیره‌ی است برای روزی که انقلاب از آن استفاده بکند - بهره ببرد. این ذخیره بایستی سربه‌مهر بماند، تا در جای خودش مصرف بشود.

اصل چهارم این است که سپاه پاسداران انقلابی، با همه‌ی مميزات و محسنات بزرگ، جزیی از مجموعه‌ی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی با مسؤولیت خاص خودش است؛ این را فراموش نکنید. البته به تشخیص من، مسؤولیت سپاه حقاً و انصافاً سنگینتر از مسؤولیت بقیه‌ی بخشهاست. این مسؤولیت، خیلی ظرافت و دقت لازم دارد؛ چون



مسئولیت اصلی، حمایت و دفاع از انقلاب در مقابله‌ی با حرکات ضد انقلاب است - که خطرناک است - و عنداللزوم باید برود از مرزها هم دفاع بکند؛ که الان عملاً هر دو مسئولیت را بر دوش دارد و قاعدتاً کمتر وقتی هم خواهد بود که سپاه بتواند این مسئولیت دوم را نداشته باشد. پس، مسئولیت سنگین است؛ لیکن درعین حال به عنوان جزیی از نیروهای مسلح.

به برادران ارتشی و برادران نیروهای انتظامی، به چشم تکریم نگاه کنید. در چشم سازمانهای نظامی دیگر، به چشم برادری و محبت و عطوفت نگاه کنید؛ مبادا به چشم کبر نگاه کنید؛ این شأن شما را پایین می‌آورد. ما تا توجه پیدا کردیم که از این برادری که این جا پهلوی ما نشسته، بهتر هستیم، به مجردی که این احساس پیدا شد، او همان جایی که هست، هست؛ ولی ما از او تنزل می‌کنیم و پایین می‌رویم؛ «و لا ترفعنی فی الناس درجة الا حططتی عند نفسی مثلها» (12). در دعای مکارم الاخلاق می‌خوانیم: خدایا! من را در چشم مردم یک درجه رفعت مبخش، مگر این که به همان اندازه‌ی یک درجه، در چشم خودم من را تنزل بدهی. این خوب است. اگر شما یک درجه بالا رفتید، باید در پیش خودتان یک درجه پایین بیایید. این می‌شود کمال؛ جزیی از نیروهای مسلح بودن.

یک اصل دیگر هم، اصل رعایت ارزشهای بین‌سازمانی در درون خودتان است؛ یعنی مسأله‌ی تشویق و تنبیه. برادران! تشویق و تنبیه را باید جدی گرفت. شماها فرمانده هستید؛ نسبت به زیردستان این گونه برخورد کنید. امیرالمؤمنین، مرد شاعر مخلص خودش - یعنی «حسان بن ثابت» - را که معاویه‌یها از او می‌خواستند به طرف آنها برود و او نمی‌رفت، به خاطر گناهی که کرده بود، خواباند و شلاق زد. گفت: یا امیرالمؤمنین! من را که این قدر به شما خدمت کرده‌ام، این قدر شعر برایت گفته‌ام، این قدر از شما دفاع کرده‌ام، می‌زنی؟! حداقل معنای حرکت و نگاه امیرالمؤمنین این بود که بله، آن به جای خود، این هم به جای خود.

اگر کار خوبی کردیم، ثواب ما را خدا باید بدهد. برطبق این ارزش، در دنیا اگر مقابلی وجود دارد، بایستی آن مقابل به ما داده بشود. اگر کار بدی هم کردیم، نبایستی بگویند چون فلانی آدم خوبی است، این کار بد او بدون مجازات بماند. این دقتها، بنیه‌ی سپاه را قوی خواهد کرد. وقتی این‌طور برخوردها نشد، درون سپاه، خودش را می‌خورد.

این همه ما گفتیم که مسئولیت ارتش و سپاه دوتا است. هزاران نفر ساعت وقت صرف شد و برادران نشستند مسئولیت ارتش و سپاه را دقیقاً جدا کردند؛ برای آن که این دو سازمان هر دو لازمند؛ درعین حال باز ببینیم آقایان در مسئولیت بالایی احیاناً در جایی بنشینند و بگویند بله، بالاخره سپاه و ارتش در هم ادغام خواهند شد! به نظر شما، با این‌طور آدمی چه کار باید کرد؟

آیا واقعاً سزاوار است که عده‌ی انسان این همه زحمت بکشند، برای این که سازمانی را در جای خودش منظم و مرتب درست کنند، بعد این‌گونه افراد آن زحمات را از بین ببرند؟! این، تزییع و ضربه و خطاست؛ این خطا باید سزا داده شود. اگر ما با تخلفات این‌طوری برخورد نکردیم، سپاه از بین خواهد رفت. اگر شما در واحد زیردستان با خطاها برخورد نکنید، تکان خواهد خورد و از هم خواهد پاشید.

قرآن با آن حکمت، پیامبر با آن گذشت، خدای متعال به پیامبر می‌گوید: «لئن لم ینته المنافقون والتذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة لنگریثک بهم» (13). یعنی کسانی که از زیر می‌خواهند ضربه بزنند، می‌خواهند انفجار



ایجاد کنند، می‌خواهند مردم را بترسانند، می‌خواهند دل مردم را خالی کنند، می‌خواهند امیدها را از دلها بگیرند، اگر اینها بس نکنند، «لنغریبک بهم»؛ ما - یعنی خدای متعال - تو - یعنی پیامبر - را به جان اینها می‌اندازیم. ببینید لحن قرآن، چه طور لحن خشن و غلیظی می‌شود.

البته عده‌یی متأسفانه این کار را در سطح جامعه می‌کنند؛ مرتب توی دلها را خالی کردن: آقا تمام شد، آقا بردند، آقا دشمن چنین شد، آقا ارزشها فلان شد!

در دوران ریاست جمهوری و زمان حضور امام - آن هم حضور قدرتمندانه‌ی ایشان - خیلی از اوقات خلاصه‌ی ملاقاتهایی که با من می‌شد، می‌نوشتم. الان که نگاه می‌کنم، می‌بینم خیلی از حرفهایی که حالا بعضیها می‌زنند که آقا چنین شد، چنان شد، آن وقت می‌آمدند به ما می‌گفتند که چنین شد، چنان شد!

اصلاً عده‌یی هستند که خوششان می‌آید بگویند آقا بردند، غارت کردند، چنین کردند، دشمن پیروز شد، دشمن مسلط شد! دشمن غلط می‌کند که پیروز بشود. پیروزی دشمن به این است که دلهای مؤمنین را از جا بکند. پیروزی دشمن به این است که بهترین جوانان این مملکت، در ناصیه‌ی این کشتی، نور رستگاری نبینند.

در سخت‌ترین اوقاتی که در جنگ به ما ضربه وارد می‌شد، امام با آن دل بزرگ و با آن ناصیه‌ی منور الهی امید می‌داد. در ماجرای ضربه‌ی سختی خوردیم. خدمت امام آمدند و گفتند که ما شکست خورده‌ایم. فرمود: شکست نبود؛ عدم‌الفتح بود. عدم‌الفتح، یعنی پیروز نشدیم.

شما ببینید يك حادثه را دوگونه می‌شود معنا کرد. هزار نفر از ما کشته شدند، پنج هزار نفر کشته شدند، اما دوگونه می‌شود این را تفسیر کرد: تفسیر شکست، تفسیر عدم‌الفتح. معنای فرمایش امام این بود که طوری نشده است؛ می‌خواستید پیروز بشوید، اما هنوز نشده‌اید. همیشه این‌طور به ما امید می‌داد، این‌طور جامعه و کشور را حرکت می‌داد؛ حالا عده‌یی همه‌ی هم و غمشان این است که درست بعکس عمل کنند!

با این‌که با زایل شدن امپراتوری شرق، امریکا به حسب ظاهر قدرتمندتر شده، من الان هم با تمام قوت قلب و به فضل پروردگار و با اتکاء به حول و قوه‌ی الهی، از بن دندان اعتقادم این است که اگر امریکا تمام نیروهایش را برای ضربه زدن به این انقلاب بسیج کند، نخواهد توانست هیچ غلطی بکند. تلاش می‌کنند، زحمت می‌کشند، می‌خواهند کارهایی بکنند؛ اما اوج غرورشان، نقطه‌ی ضعفشان است. من الان نقاط ضعف این قدرتمندان ظاهری و پوشالی را احساس می‌کنم؛ تضادهایشان بتدریج روشن خواهد شد.

بله، در مقابل جبهه‌ی اسلامی خواهند ایستاد؛ اما جبهه‌ی اسلامی، با آن جناح امپراتوری مارکسیستی چپ که توانسته بودند با ترساندن مردم خودشان از آن، آن اتحاد و وحدت را بین خودشان به وجود بیاورند، فرق می‌کند. تمام شد؛ صدای شکست امپراتوری زر و زور از دور به گوش می‌رسد.

ما باید هوای خودمان را داشته باشیم. ما باید بدانیم که قوی هستیم. ما باید ایمانها و عشقها را در خدمت هدفهای والا هدایت کنیم. مردم ما مؤمنند. مردم عاشق اسلام هستند. مردم ما از همه چیزشان برای خاطر اسلام گذشتند.



کافی است ما مسلمان باشیم و به آرمانهای اسلامی وفادار بمانیم؛ این مردم در صحنه‌اند.

آن کسی که احساس ناامیدی می‌کند، باید دید در رؤیتش یا در واقعیت وجود خودش، چه اشتباه و چه خللی وجود دارد. ما از چه کسی می‌ترسیم؟ در داخل سپاه هم همین‌طور. در داخل سپاه هم بعضی خوششان می‌آید که مرتب دل این جوانان و این بچه‌های سپاهی و این جوانان پُرشور را سست و ضعیف کنند. چه داعی‌یی برای این کار هست؟

به‌هرحال، همه باید آماده باشید. در هر جایی که هستید، باید آماده‌ی خدمتگزاری باشید؛ «و منهم من ينتظر» (14). «منتظر» یعنی چه؟ یعنی منتظر مردند؟ نه، یعنی منتظر انجام وظیفه‌اند؛ کجا وظیفه آنها را صدا خواهد زد، تا آن‌جا حاضر باشند. ما باید منتظر انجام وظیفه باشیم. هرچه که تکلیف الهی ما ایجاب کرد، بخواهیم آن را انجام بدهیم. این، ما را پیروز خواهد کرد و به موفقیت بزرگ خواهد رساند.

امیدواریم که خدای متعال به شماها توفیق بدهد، و ان‌شاءالله روزبه‌روز دلهای پاک و روشن شما را با محبت و با ایمان خود بیشتر مأنوس کند، و همه‌ی ما را در راه صحیح هدایت نماید، و توفیق انجام وظیفه را به همه‌ی ما مرحمت فرماید، و رُوح و ریحانی به ارواح مقدسه‌ی شهدای عزیزمان و روح مطهر امام بزرگوارمان - که جایشان در چنین محافلی حقا خالی است - برساند، و عزیزان جانباز و آزادگان عزیز را - این کسانی که آزمایشهای دشواری دادند - مشمول فضل و رحمت خود قرار بدهد، و خداوند ما را به خودمان وا نگذارد، و لطف و هدایت و عون خود را لحظه‌یی از ما دریغ ندارد، و ما را مشمول رضای ولی‌عصر (ارواح‌نفاذ) و دعای مستجاب آن بزرگوار قرار بدهد.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

1) این عملیات در ساعت 30 دقیقه‌ی بامداد یکم فروردین‌ماه 1361 در منطقه‌ی غرب دزفول و شوش و غرب رودخانه‌ی کرخه با رمز «یا زهرا (ع)» آغاز گردید و منجر به آزادسازی جاده‌ی دهلران، دشت عباس، عین‌خوش، مناطق شمال‌غربی خوزستان، ارتفاعات 202، 350 و کمرسرخ، خارج شدن شهرهای دزفول، اندیمشک، شوش، پایگاه چهارم هوایی، جاده‌ی سراسری اندیمشک - اهواز، خروج صدها روستا از زیر آتش دشمن، دست‌یابی به چاههای نفت ابوغریب در ارتفاعات تینه و تصرف و تأمین پنج پاسگاه مرزی شد.

2) این عملیات در ساعت 30 دقیقه‌ی بامداد دهم اردیبهشت‌ماه 1361 در منطقه‌ی غرب کارون، جنوب غربی اهواز و شمال خرمشهر با رمز «یا علی بن ابی‌طالب (ع)» آغاز گردید و منجر به آزادسازی خرمشهر، هویزه، پادگان حمید، جاده‌ی تدارکاتی اهواز - خرمشهر، کرخه‌نور، جاده‌ی سوسنگرد - هویزه و خارج شدن بخش وسیعی از جنوب کشور از زیر آتش دشمن و تصرف و تأمین هشت پاسگاه مرزی شد.

3) یس: 13 و 14

4) یس: 15

5) یس: 15 و 16 و 17

6) یس: 18

7) یس: 19

8) بقره: 249



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

- 9) پیام به چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسؤولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (ر.ک: 25/6/1370) صفحه ی 31 همین مجلد
- 10) نهج البلاغه، خطبه ی 50
- 11) بحار الانوار، ج 32، ص 406
- 12) صحیفه ی سجادیه، دعای مکارم الاخلاق
- 13) احزاب: 60
- 14) احزاب: 23